

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

آلکس کالینیکوس  
برگردان: کمال خسروی  
ویراستاری و ارسال: علی مشرف  
۲۴ سپتمبر ۲۰۲۴

## تاریخ نجاتمان نمی‌دهد. پاسخی به دُنی گلوکاشتاین

(۱)



**یادداشت مترجم:** کتاب *عصر نوین فاجعه*، نوشته آلکس کالینیکوس سال گذشته انتشار یافت. دُنی گلوکاشتاین [یا دانی گلاکاستاین Donny Gluckstein]، تاریخ‌شناس و پسر مارکسیست فقید تونی کلیف، در شماره ۱۸۱ (دسمبر ۲۰۲۳) نشریه *سوسیالیسم بین‌الملل*، طی یادداشت کوتاهی زیر عنوان «فاجعه‌های تازه سرمایه‌داری»، به بررسی کتاب کالینیکوس پرداخت. لحن و زبان گلوکاشتاین در این یادداشت بسیار رفیقانه بود و اثر مذکور را بسیار تحسین‌برانگیز می‌دانست. از نظر او باید این کتاب را تهیه کرد و خواند، به هر نحوی که ممکن است: «خرید، امانت گرفت یا دزدید!» اختلاف گلوکاشتاین با کالینیکوس و انتقاد او به *عصر نوین فاجعه* این است که کالینیکوس با اتکای بی‌رویه بر مفهوم آلتوسری «بیش‌تعیینی» یا «کثرت تعین»، دیالکتیک مارکسی بین نیروهای مولد و مناسبات تولید را بدرستی درنیافته و آنرا «انتزاعی» خوانده است.

آلکس کالینیکوس در یادداشتی رفیقانه زیر عنوان «تاریخ نجاتمان نمی‌دهد»، در شماره ۱۸۲ همان نشریه (اپریل امسال) به انتقادهای گلوکاشتاین پاسخ داد. متن پیش رو ترجمه این پاسخ است.

\*\*\*\*

سپاس فراوان از نقد و بررسی دوستانه و لطف‌آمیز دُنی گلوک‌اشتاین از کتاب تازه من زیر عنوان *عصر نوین فاجعه* [1]. جای بسی خوشوقتی است که کسی به بررسی کتابت می‌پردازد که رفیقی دیرینه و نویسنده آثاری است هم‌هنگام منعقدانه و دانش‌ورانه. تحسین‌شدن از سوی کسی در این قامت و مقام، تحسینی است واقعی. با این‌حال، انتقاد او به روش من در کتاب *عصر نوین فاجعه*، اندکی موجب شگفتی‌ام شد. البته مارکسیست‌ها، چنان‌که صفحات همین مجله نشان می‌دهد، اغلب بر سر فلسفه توافق ندارند. اما به‌نظرم می‌رسد در این‌مورد سوءتفاهمی نسبت به آنچه من گه‌گاه، حواشی بازنمائی‌های جدلی‌خطا می‌نامم، پیش آمده است.

هسته کانونی انتقاد دُنی نسبت به کتاب من این است که در تأکید مکفی بر تبیین مارکس از تحول تاریخی، در مقام نتیجه توسعه نیروهای مولد و کشاکش‌ها بین این نیروها و مناسبات اجتماعی تولید، که توسعه مذکور موجب پای‌گیری آن‌هاست، ناکام بوده‌ام و به‌جای آن، بیش‌تر بر مفهوم بیش‌تعیینی مارکسیست فرانسوی، لویی آلتوسر، تکیه کرده‌ام. بنا بر این دستگاه مفهومی، تغییر تاریخی برخاسته از «بیوستار محتمل [contingent] تعیین‌های متکثر» است. [۲] آلتوسر خود این تعریف را به‌شرح زیر تدقیق می‌کند: «واقعیت یا رخداد اجتماعی هرچه هست، هرگز ناب و بی‌پیرایه نیست، هرگز تکتعیینی نیست، بلکه همواره برخوردار از بیش‌تعیینی یا کم‌تعیینی است... منظور این است که هرگز بسیط [و منفرد] نیست، بلکه متجمع [و متکثر] است؛ و این تکتثر همواره تکتثری است از تعیین‌هایی بیش‌تر یا کمتر از آنچه ما می‌اندیشیم یا بر این باوریم که در پژوهش تثبیت شده‌اند.» [۳]

دُنی در نگاهی گذرا یادآور می‌شود که این دو چشم‌انداز در عطف به علیت تاریخی، «متقابلاً مانع‌التجمع» نیستند. دقیقاً درست است! افسوس که او در این‌جا [برای تأملی بیش‌تر] متوقف نمی‌شود. به عکس، سخن را با این پیشنهاد ادامه می‌دهد که به‌نظر او «تضاد دیالکتیکی بین نیروهای مولد و مناسبات تولید» با طرح «بیوستار محتمل تعیین‌های متکثر از اعتبار ساقط شده» است. [۴] این سخن سراسر خطاست؛ درست این است که اولی شالوده دومی است.

معضلی که من کوشیدم در کتابم به آن پردازم چه بود؟ سخنی است کلیشه‌وار که بگوئیم ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که با بحران‌های متکثر تعریف می‌شود. اقتصاددانان انتقادی مانند ایزابلا وبر [Isabella Weber] و ایوان واسنر [Evan Wasner]، دوران ما را دوران «اضطراهای همپوش و متداخل» می‌نامند: رکود اقتصادی، تغییرات اقلیمی، بیماری‌های همه‌گیر جهان‌گستر و رقابت‌های بین‌امپریالیستی. [۵] آدام توز [Adam Tooze]، تاریخ‌نگار اقتصادی درخشان و چپ‌لیبرال، اصطلاح «بحران چندگانه» [polycrisis] را، در مقام ابزاری برای پژوهش و جست و جو پیرامون این بحران‌های پیوسته و مرتبط، مشهور خاص‌و عام کرده و اکنون سایت اینترنتی جالبی وجود دارد که وقف این موضوع شده است. [۶] با این‌حال و به‌رغم اعتراف به ارزش و اعتبار عظیم اثر توز، باید گفت که رویکرد او اساساً چندگانه‌گرا [پلورالیستی] است، زیرا برخوردارش به این «اضطراهای» مختلف، چنان است که گوئی آن‌ها علت‌های متمایز دارند؛ و از این زاویه به میان‌کنش‌های‌شان می‌پردازد.

این رویکرد از نظرگاهی مارکسیستی به‌قدر کافی مطلوب نیست. در آغاز قرن بیستم آنتونیو لایریولا، فیلسوف مارکسیست و پیش‌گام ایتالیائی، در اثری که لئون تروتسکی را تحت تأثیر قرار داد، آنچه را که او «نظریه عوامل» می‌نامد، مورد انتقاد قرار می‌دهد. این نظریه «با جداسازی انتزاعی عوامل از ارگانیسم، آن‌ها را به‌مثابه عناصری از وحدت کلی پیچیده و یکپارچه» ویران می‌کند. او این رویکرد را مخالف با ماتریالیسم تاریخی می‌داند و [این جداسازی] برای آن «فقط از زاویه خرد تاریخی ارزش دارد»، زیرا ماتریالیسم تاریخی «این عناصر را فقط از آن‌رو از یکدیگر متمایز و جدا می‌کند که می‌خواهد ضرورت عینی همراهی و همپائی‌شان را در نتیجه [ی نهائی]

بشناسد.» [۷] جرج لوکاج در اثرش *تاریخ و آگاهی طبقاتی*، در ۱۹۲۳، دلالت بر این امر را به‌وضوح بیان می‌کند، آن‌جا که مدعی می‌شود «تمایز تعیین‌کننده بین مارکسیسم و اندیشه بورژوائی» در «نگرش از منظر کلیت» ریشه دارد. [۸] بنابراین سرشت‌نمای مارکسیسم آن چیزی است که فردریک جیمسون [Fredric Jameson] آن‌را «اصل قاطع روش‌شناختی کلیت‌بخشی» می‌خواند، همانا رانش به‌سوی به‌هم‌گره زدن همه جنبه‌های گوناگون در تمامیتی ساختار‌بندی‌شده. [۹]

اینک، طلب کلیت‌بخشی کاری است به‌قدر کافی ساده، اما انجامش بسی دشوار. پایه رویکرد من در *عصر نوین فاجعه* همان تقدم تبیینی نیروها و مناسبات اجتماعی تولید است؛ یعنی همان چیزی که مارکس آن‌را «شالوده واقعی» هر شکل‌بندی اجتماعی می‌نامد. [۱۰] من نه فقط در نوشته‌های دیگرم به‌تفصیل در دفاع از این آموزه ماتریالیسم تاریخی نوشته‌ام، بلکه در پیش‌گفتارم به *عصر نوین فاجعه* فرازی از «مقدمه» ی ۱۸۵۹ *پیرامون نقد اقتصاد سیاسی* را که منبع صورت‌بندی مارکس است، نقل کرده و توضیح داده‌ام که چگونه این فراز ساخت‌وبافت کتابم را تنظیم می‌کند. [۱۱]

حیرت‌آور است که دنی گفتاوردی را که من در این‌جا آورده‌ام نقل می‌کند اما در ادامه‌اش می‌نویسد: «با در نظر گرفتن این نکته که موضوع کتاب او فاجعه است، شاید علت دفاع کالینیکوس از آن‌چه «چشم‌انداز نیروها/روابط» نامیده می‌شود، پرهیز از شیوه‌ای باشد که «مقدمه» ی مارکس از طریق آن می‌خواهد درکی مکانیستی از تئوری مراحل در تاریخ را - که در هاله‌ای خوش‌بینانه پیچیده شده است و زیربنای اقتصادی را در همه شرایط عامل تعیین‌کننده و مسلط می‌داند - توجیه کند.» [۱۲] این حرف هیچ ربطی به دیدگاه من ندارد. من مخالفت آلتوسر با «مقدمه» ی ۱۸۵۹ را رد می‌کنم، از جمله «تطورگرا» و «جبرگرا» تلقی‌کردن این «مقدمه» را. من رویکرد فیلسوف مارکسیست ایتالیایی، آنتونیو گرامشی را به‌مراتب ترجیح می‌دهم که قطعه مزبور برای او منبع اصلی الهام در تفسیر و تأویل بسیار خلاقانه‌اش از مارکسیسم است و کانون توجهش بر بده‌بستان و کنش‌وواکنش متقابل بین تضادهای ساختاری متمرکز است که در شالوده اقتصادی و در مبارزه بین پروژه‌های هژمونیک رقیب در روبنای سیاسی-ایدئولوژیک تکوین می‌یابند. [۱۳]

همچنین حقیقت ندارد که من از «چشم‌انداز نیروها/روابط» پرهیز می‌کنم. تضاد بین نیروها و روابط تولید شیرازه مجلد نخست *کاپیتال* مارکس است و به‌طور مشخص در شیوه تولید سرمایه‌داری، در مقام تمایز بین فرآیند کار (تولید ارزش‌های مصرفی) و فرآیند ارزش‌یابی و ارزش‌افزایی (خودگستری سرمایه از مجرای تصاحب و تصرف ارزش اضافی آفریده‌شده از سوی کار مزدی به‌هنگام تولید کالاها) شکل می‌گیرد. به‌هرحال، این تضاد غنی‌ترین بیانش را در بخش سوم مجلد سوم *کاپیتال* می‌یابد، یعنی آن‌جایی که مارکس به قانون کاهندگی نرخ سود می‌پردازد. مارکس نشان می‌دهد که سرمایه‌های منفرد درصدد بهبود بارآوری کارگران‌شان و از این طریق پائین‌آوردن هزینه‌شان، به‌یاری نوآوری‌های فنی و از این مجرا، افزایش سود خویش‌اند؛ اما، در مقیاس عام، نوآوری‌ها به افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (یعنی نسبت بین سرمایه تخصیص‌یافته به خرید ابزار تولید و تخصیص‌یافته به کار مزدی به اشتغال درآمده) راه می‌برند و از این‌رو موجب کاهش نرخ میانگین سود می‌شوند. بنابراین، در چارچوب روابط اقتصادی سرمایه‌دارانه، رشد و گسترش نیروهای مولد که از جانب فرآیند انباشت رقابتی به پیش رانده می‌شود، علت و زمینه‌ساز بحران‌هاست.

فصل سوم *عصر نوین فاجعه*، «رکود اقتصادی» نام دارد و با بحران مزمن سودآوری آغاز می‌شود، بحرانی که علت و برانگیزاننده پدیده‌ای است که اقتصاد سیاسی‌دان مارکسیست، مایکل رابرتز، آن‌را «کساد بلندمدت» می‌نامد، دوره‌ای که از بحران مالی جهانی ۸ - ۲۰۰۷ آغاز می‌شود و تا امروز ادامه دارد؛ و درواقع، اکنون رو به گسترش است. [۱۴]

بنابراین، «چشم‌انداز نیروها/روابط» نقش مهمی در کتاب من بازی می‌کند، هر چند که ایفای این نقش در شکل زانو زدن در پیشگاه و محراب «مقدمه» ی ۱۸۵۹ صورت نگرفته باشد. حقیقت دارد که واکاوی سراسری من از بحران چندگانه جای دیگری آغاز می‌شود، از «ویران‌گری طبیعت» در فصل دوم. علت این است که می‌خواستم تأکید را بر چیزی بگذارم که در عصر کنونی فاجعه‌ای تازه است، همانا افزایش نقش آن عاملی که کریس هرمن [Chris Harman] آن را «حد بیرونی سرمایه» می‌نامد؛ یعنی شیوه‌ای که فرآیند انباشت سرمایه از طریق آن، در حال بازگشت و اثرگذاری بر پیش‌شرط‌های طبیعی خویش و ویران‌کردن شالوده‌های آن‌هاست. این رویکرد، همان‌گونه که از جمله واکاوی‌های زیست‌بوم‌شناختی جان بلامی فاستر و واکاوی اخیر (و متأسفانه بشدت نادیده گرفته شده) پل برکت [Paul Burkett] نشان داده‌اند، کاملاً در خطر رویکرد خودِ مارکس است.

البته دنی از این تأکید اندکی ناراضی است. او فکر می‌کند که من باید پافشاری بیشتری بر نتایج مثبت رشد و گسترش نیروهای مولد، حتی در مرحله کنونی توسعه سرمایه‌داری می‌کردم: مثلاً، انتظار طول عمر بیشتر یا فراهم‌آمدن قابلیت تأمین زندگی شمار بزرگتری از جمعیت بشری. البته لازم است و من واقعاً به تعدادی از نوآوری‌های مهم اشاره کرده بودم، مثلاً کشف و تولید واکسین کووید ۱۹ (که دونالد ترمپ می‌تواند در این مورد مدعی اعتباری برای خود شود؛ مثالی جالب برای تضاد دیالکتیکی بین نیروها و روابط!) همچنین برای نمونه به امتیازات بالقوه برای برنامه‌ریزی زیرساخت‌های بازخورد دیجیتال، که در شرکت‌هایی مانند آمازون مورد استفاده قرار می‌گیرد، اشاره کرده بودم.

بهرغم همه این‌ها، پرسشی است هنوز بی‌پاسخ که این رشد متداوم در نیروهای مولد چگونه و تا چه اندازه پایدار است. یکی از شکل‌های کسادی بلندمدت‌کنند شدن رشد بارآوری، عمدتاً به‌واسطه سقوط سهم سرمایه‌گذاری در تولید ناخالص ملی است که آن نیز به‌نوبه خود پی‌آمد سطح نازل دائمی سودآوری است. علاوه بر این، اگر تغییرات اقلیمی بیش از پیش موجب اختلال در تولید کشاورزی شود و قیمت‌های مواد غذایی را (که کماکان با نرخی ارتقاء یافته رو به صعودند) بالا ببرد، خوش‌بینی جاری در پایگاه‌های طبقه حاکم نسبت به سپری‌شدن موج فزاینده تورم ۲۰۲۲ - ۲۰۲۱ عمر کوتاهی خواهد داشت. جیمز میدوی [James Meadway] اقتصاددان (که قبلاً به همین گروه تعلق داشت) با خیال‌پردازی درباره برخی سفسطه‌های جالب به میدان می‌آید، دال بر این‌که شاید ما به نوعی سرمایه‌داری بازگشته‌ایم که اقتصاد سیاسی‌دان بورژوا، دیوید ریکاردو، در سال‌های آغازین سده نوزدهم پیش‌بینی‌اش کرده بود، یعنی به شرایطی که بارآوری کاهنده کشاورزی به رکود اقتصادی و تشدید مبارزه طبقاتی بر سر محصول اجتماعی تقلیل‌یافته، راه می‌برد. [۱۵] اما بارآوری و تولید محصول کشاورزی به صعود خود ادامه می‌دهد و تأثیر تغییرات اقلیمی بر تولید مواد غذایی امری است پیچیده، زیرا درجه حرارت بالاتر ممکن است در حال حاضر به افزایش محصول در برخی مناطق منجر شود. [۱۶] با این‌حال، به‌نظر نمی‌رسد در اساس مبنائی نظری برای منتفی دانستن سناریوی وجود داشته باشد که میدوی پیش‌بینی‌اش کرده بود.

با این‌حال باید اضافه کنم که من بیشتر در اعتراض عجیب و غریب میدوی با آن چیزی مخالفم که او آن را «انسان‌محوری مشکوک کاهش نرخ سود» می‌نامد و منظورش از انسان‌محوری [anthropocentrism] این «باور ... است که جامعه انسانی می‌تواند به‌لحاظ تحلیلی (و عملاً واقعی!) به‌عنوان جامعه‌ای تلقی شود که بر محیط زیست طبیعی‌اش تسلط و چیرگی دارد» [۱۷]. [پل] برکت این اندیشه را که نقد مارکس به اقتصاد سیاسی در این معنا نقدی انسان‌محور است، سراسر رد کرده است. [۱۸] این نقد بر مفهومی بنیادین استوار است که مارکس آن را در *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴* پی ریخت و حاکی از کنش و واکنش بین انسان‌ها و بقیه طبیعت به‌میانجی کار آن‌هاست. علاوه بر این، همان‌گونه که پیش‌تر گفتم، *عصر نوین فاجعه* بر این استدلال استوار است که افزون بر

گرایش‌های «متعارف» به‌سوی بحرانی که ذاتی شیوه تولید سرمایه‌داری است، و پیش‌تر و مهم‌تر از همه در شکل بارآوری نازل و کاهنده، ضربه ویرانگر فرآیند انباشت بر بقیه طبیعت به‌نحوی فراینده به منبع بحران‌ها بدل شده است. اغلب (و در این حالت خاص، به‌دلیل بحران ناشی از بیماری‌های همه‌گیر جهان‌گستر) این شرایط با اثرگذاری بر قیمت‌ها، و از آن‌جا اثرگذاری بر تقسیم تازه ارزش بین کار مزدی و سرمایه، وساطت می‌شوند. من در این رویکرد هیچ وجهی از انسان‌محوری نمی‌بینم.

تروتسکی در ۱۹۳۸ نوشت: «نیروهای مولد بشر در حال رکودند. اختراعات و بهبودهای اخیر قادر به ارتقاء سطح ثروت مادی نیستند.» [۱۹] بی‌شک او در آن زمان اشتباه می‌کرد، اما این به آن معنا نیست که سرمایه‌داری احتمالاً به نقطه‌ای نرسد که در آن، کفه تأثیرات ویرانگری محیط زیست نسبت به بارآوری فراینده ناشی از انباشت رقابتی سنگین‌تر است. افزون بر این، هرچند ما در این مرحله نباشیم و شاید هرگز هم به آن نرسیم، اما نوآوری که سرمایه‌داری ایجاد می‌کند به‌نحوی روزافزون شکل‌هایی ویرانگر به‌خود می‌گیرد. برای نمونه به گوشی‌های هوشمند بنگریم، فن‌آوری بسیار چشمگیری که زندگی توده عظیمی از مردم را، خواه در جنوب جهانی خواه در شمال جهانی دگرگون کرده است. با این‌حال و به‌رغم فوایدی که این فن‌آوری به‌همراه دارد، گرایش‌های بسیار قدرتمند در تقلیل ما به مصرف‌کنندگانی منفرد را تقویت می‌کند که به‌مراتب پیش‌تر به استخراج مادی زیان‌بخش مانند کوبالت و به سیرورها و کامپیوترهای عظیمی وابسته است که حجم عظیمی گاز کربنیک را در فضا پخش می‌کنند. در همان شماره نشریه *سوسیالیسم بین‌الملل* که نوشته دنی در آن منتشر شده است، باب کارتر [Bob Carter]، یکی از پژوهش‌گران حوزه روابط صنعتی، مت ویدال [Matt Vidal] را بابت تلاش برای منتزع‌کردن نیروهای مولد از روابط تولید مورد انتقاد قرار می‌دهد. شاید این انتقاد شامل دنی هم بشود:

«نیروهای تولید و مناسبات اجتماعی تولید در تکالیف مادی و عملی به‌هم‌گره خورده‌اند. هرچند این دو فرآیند به‌لحاظ تحلیلی از هم جدا و مستقل‌اند، اما نمی‌توانند به آن شیوه تجربی که مورد نظر ویدال است از یکدیگر منفک باشند. همان‌گونه که مارکس تأکید می‌کند فرآیند کار نه در فضائی انتزاعی، بلکه تحت روابط اجتماعی معین در جوامع مشخص صورت می‌پذیرد. به عکس، ویدال می‌خواهد نیروهای تولید و فرآیند کار را از شکل سرمایه‌دارانه‌شان بیرون بکشد.» [۲۰]

هرچند در این‌جا بین دنی و من اختلاف نظر اساسی وجود دارد، اما این اختلاف نباید دلیلی برای توجیه تأویل غلط او از استدلال سراسری من باشد. به‌نظر می‌رسد او در عطف به این فراز از نوشته من دچار کجراهی شده است: «یکی از وجوه ارزش‌مند ... آنچه آلتوسر «بیش‌تعیینی» [overdetermination] می‌نامد، رد و ابطال استنتاج قیاسی رویدادهای تاریخی پراهمیت از دیالکتیک انتزاعی نیروها و مناسبات تولید است، و این‌که آن‌ها را عمدتاً برخاسته از پیوستار محتمل تعیین‌های کثیر می‌داند.» [۲۱] در واقع، در روش انتزاع‌کردن ضرورتاً هیچ خطائی وجود ندارد، مارکس ریکاردو را از این زاویه مورد انتقاد قرار داد که ریکاردو به‌قدر کفایت انتزاع نمی‌کند. مارکس همچنین در متنی مشهور می‌نویسد «صعود از مجرد به مشخص فقط راهی است که از طریق آن، اندیشه امر مشخص را دریافت و ادراک می‌کند.» به‌عبارت دیگر، نقطه عزیمت انتزاعی معرف وجوهی ساختاری از موقعیت است که بر مبنای آن می‌توان تعیین‌های دیگری را که «به‌مثابه کلیتی غنی از تعیین‌ها و رابطه‌های بسیار» [۲۲] به‌هم آمیخته‌اند، بازنمایی کرد. بنابراین در این رویکرد «تعیین‌های متکثر» در مقام بخشی از فرآیند برساختن کلیتی عرضه شده است که مبتنی است بر تقدم نیروها و مناسبات اجتماعی تولید.

یکی از منابع الهام جُستار مشهور آلتوسر زیر عنوان «تضاد و بیش‌تعیینی»، اثر لنین *نامه‌هایی از راه دور* بود. لنین در این اثر که در ماه مارچ ۱۹۱۷ نوشته شده است، درحال جست و جو برای فهم واژگونی سلطنت تزاری، چندین هفته پیش از آن [رویداد] بود:

ادامه دارد

**یادداشت‌ها:**

[1]. Gluckstein, 2024.

[2]. Callinicos, 2023a, p12; see Althusser, 1969.

با سپاس از ژوزف چونارا [Joseph Choonara] برای اشارات بسیار یاری‌دهنده‌اش دربارهٔ پیش‌نویس این متن. [3] این گفتاوردی است از مصاحبه با تلویزیون RAI که در تاریخ ۳۰ اپریل ۱۹۸۰ ضبط شده است و خود بریده‌ای است از فیلم برونو اولیورو [Bruno Oliviero] زیر عنوان «آلتوسر: ماجرائی روشنفکرانه» (۲۰۱۷)، با تصحیحاتی در ترجمه). حرف‌های بسیار زیاد دیگری، بیشتر از آنچه این‌جا گفته شده و در کتاب من آمده است، وجود دارد که می‌توان دربارهٔ مفهوم بیش‌تعیینی گفت. من در مقالهٔ اخیرم دربارهٔ فیلسوف خردگرای هالندی، باروخ اسپینوزا، کوشیده‌ام از طرق بسیاری فزایی از او را به *عصر نوین فاجعه* بیفزایم و در بحث پیش‌تر خود، دربارهٔ مارکسیسم دانیل بن سعید به آن بپردازم. در این‌باره ر.ک.

Callinicos, 2023b and 2012.

[4]. Gluckstein, 2024, p121.

[5]. Weber and Wasner, 2023, p188.

[6]. Tooze, 2021, p6.

[7]. Labriola, 2014, p1065. See Trotsky, 1975, chapter 5.

[8]. Lukács, 1971, p27.

[9]. Jameson 1981, p51. More generally, see chapter 1 of this work.

[10]. Marx, 1975.

[11]. Callinicos, 2023a, pp8-10. See my earlier discussions of historical materialism in Callinicos, 2004 and 1995.

[12]. Gluckstein, 2024, p21.

[13]. Callinicos, 2021.

[14]. Roberts, 2016.

[15]. On my Twitter exchange with Meadway; Meadway, 2023 and 2024.

[16]. سپاس از ژوزف چونارا برای این یادآوری‌ها.

[17]. Meadway, 2022.

[18]. Burkett, 2014.

[19]. Reisner, 1973, p180.

[20]. Carter, 2024, p111.

مقاله کارتر بخشی از بحث درباره Vidal, 2022 است. برای نمونه‌ای خاص از ماجراجویی‌های اخیر درباره نوعی از فرآیند کار که کارتر استدلال‌هایش را بر آن متکی می‌کند، ر. ک.

Matteo Pasquinelli's fascinating new history of artificial intelligence—Pasquinelli, 2023.

[21]. Callinicos, 2023a, p12.

[22]. Marx, 1973, pp101 and 100.